

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان
۶ اگست ۲۰۰۹

شکوه

(۶) در آلمان :

{ الف }

قصه خوشمزه شنو از وجب

شاعر آواره و خویش عجب

دامی چنان با هنر و بی خطر

کرد ، فراری که ، نشد کس خبر

ای وجب و ای رجب و ای عجب

نسل جوان پُشت شما در وجب

پول زن و مرد صغیر و کبیر

بیوه زن و هم ز یتیم و اجیر

خورده و بگذاشت به بانک سویس

سود و مفادش که شده پیش نویس

ای وجب و ای رجب و ای عجب

نسل جوان پُشت شما در وجب

آنهمه قاچاق زر و چرس و بنگ

جمله شده آب ، به ملکِ فرنگ
 شرکت و کاباره و هوتل خرید
 پولِ حرامش ، به کجا ها رسید
 ای وجب و ای رجب و ای عجب
 نسلِ جوان پُشتِ شما در وجب
 یک شبی در داخلِ دیسکوی شهر
 دخترِ خوشهیکل و خوشروی شهر
 دل زکفش برد و قرار از دلش
 عاشقِ او گشت و روان منزلش
 وای وجب ، دخترِ جرمن نگر
 عشوه و ناز و بَشَن و تن نگر
 صید وجب و دخترِ جرمن ببین
 پیکر و ، هم سینه و باسن ببین
 مرمَرِ اندام ، نمایان شده
 زلفِ طلا ، هر سو پریشان شده
 وای وجب ، دخترِ جرمن نگر
 عشوه و ناز و بَشَن و تن نگر
 باده و هم ساغر و پیمانه بود
 شمع و گل و بلبل و پروانه بود
 غنچه امید شگفتن گرفت
 گوشِ وفا ، نغمه شنیدن گرفت
 وای وجب ، دخترِ جرمن نگر
 عشوه و ناز و بَشَن و تن نگر

شِکوه

(٦) در آلمان :

{ ب }

گاهی مکیدن ، لبِ جانانه را
گاهی چشیدن میِ پیمانه را
سجد و هم سبب و انارش ببین
چوش و نوازش و فشارش ببین
وای و جب ، دخترِ جرمن نگر
عشوه و ناز و بَشَن و تن نگر

ادامه دارد